[illegible]

[illegible]

[illegible]

یعنی

[illegible]

[illegible]

در مطبع صبح صادق واقع سیتاپور طبع شد



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ۔ والصلوٰة والسلام علیٰ

رسوله سیدنا ومولانا محمد وآله واصحابه

واولیاء امته اجمعین

اما بعد واضح باد که این رموزی چند است متعلق قصیده
غوثیه که بر دل و زبان عارف کامل حضرت شیخ محمد فاضل
کلانوری رحمة الله واصلت بکمال ختم القا شده و نامش رموز جبریت است
که جهت سالکان طالبین امید بجناب حق سبحانه به برکت قدم پاک
سلطان الاقطاب امام الافراد شاهنشاه محی الدین عبد القادر

حسنی حسینی جیلانی رضی الله عنه وارضاه عنا آن فاضل علام
واین احقر جامع آن امام را در زمرهٔ خدام کرام آن قطب الانام
محشور سازد آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام لایزال | ذات او مستجمع وصف کمال
آنکه بود درین جهان آنچه بود | هست بخشنده [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سقانی الحب کاسات الوصال
فقلت لخمرتی نحوی تعالی

داد ساقی از می حب خدا | کاسهای وصل بی دردی مرا
پس بگفتم کای شراب با صفا | بی حجابانه بسوی من درآ

بدانکه در سقانی الحب بدرستی که اولا در صیغهٔ ماضی که بر تحقیق
دلالت میکند رمزیست بآنکه باده نوشی آنجناب از اول بی ازل
بود و از وجود حسی بالاتر بود چنانچه سجایای دیگر فرموده اند که گفت

قَبْلَ الْقَبْلِ قُطْباً مُجْتَبًا دیگر در صیغهٔ افراد یاء متکلم رمز فردیت
آنجناب است که در ملفوظات شریف است انا فرد الفرد لا شریک لی
دیگر در نسبت ساقی بجانب حُب که مراد از عشق حقیقی محبت
رمز است بآنکه خود شراب ربانی را عشق خود طالب است نه چنانکه دیگران
خود طالب عشق باشند و اگر مراد از صیغه مصدر معنی اسم مفعول
است پس مقصود ذات نبی صلی الله علیه وسلم است که محبوب
حقیقی بما نسبت دیگران همه طفیلی اند یعنی آنست بود که خوشا شید
مرا محبوب حقانی و ساقی ربانی صلی الله علیه وسلم کاسهای
وصول را در شب قربت رمز بود که مربی حقیقی من همان ذات شریف
است که مراد می‌توانند که مراد ذات الله بود و بهر دو وجه
اطلاق ساقی و محبوب از روی معنی و عرفی لطیف است و در بیت
هر دو لقد به بصر ما هی که در زین کلام است زبان خامه از بیان آن
عاجز است و در جمع آوردن کاسات بآنکه برای وصول الی الله طریق
من سلوکها بسیار است مثلاً مریدی را یک سلوک کشوده و مرید
دیگر را سلوکی دیگر و علی هذا القیاس و اظهر آنست که مراد کاسات

وصال تمام سلوکهای اولیاء الله باشد یعنی نوشانید مرا جام های وصال
یا آموخت مرا همه سلوکهای وصول ذو الجلال پس هر که بخواهد از من
آموزد و شمع رهروی از بید بیضای من افروزد چنانچه ابیات قریبه
ناطق و باین مضمون واثق است و در لفظ قلت اشارت است
بآنکه رتبه صحو و هوشیاری آنجناب را در هر درجه حاصل بود نه چنانکه
از نوشیدن شراب سکر درگیرد و هوشیاری خلل پذیرد و در
یای اضافت خمرتی و نحوی رمز است که شراب محکوم است و
نیز رمز است بآنکه شراب عشق نیز از جمله مریدان و طالبان این
درگاه است و آمد و رفت او را در بارگاه است هر جا که بخواهم
میفرستم و نیز رمز است که شراب هم نزد ما صورت و شکل شده می آید
چنانکه همه چیزها از آفتاب و ماه و سال و دین و شریعت و طریقت
و غیره فلک نزد آنجناب متعلی القاب صورت و شکل گرفته
می آمدند این را از احوال و خوارق آنحضرت باید دریافت و
در بیت فرمان تعالی رمز است بسوی ابتدای سلوک و انتهای
سلوک زیرا که اول طریق سلوک جذبه عشقی است هر که را

چنانچه بهار آید روند به وی گشود و هویدا گردد و فکر و صال مرشد
باشد که به چند بار است من موجب جمال است و در هر سلوکی در حقیقت
کمال است و در تعالی رفعت باشد که مهما نزاد و ست داشتن باشد
جوانمردی است گویا در این لفظ تسلی و دلیل هی عشق پیدا شد

ست و ستتاليتى فى شكوى
فيمت بسكى فى بين المقال

از درون خم شراب با صفا
جلوه گر شد در میان کاسها

مست شد هر کس زان باده بخورد
مستی من کرد و دیوانه شد

پیدا گشته مرغی که شعر است از ناتوانی ساقی و وجود می او
از جناب پیر کامل و پیر است که شراب عشق را هم و دیدار محبوب
و محبت گشتاخ این نهج با این شراب تشنا دیدن شخص برای تفرج
بخشش برهم شیدای طالبان است تا از ان مقصود تماشا
گشته جلوه جمال خدا داده بهم الله و زان استفاده
چنانچه تعلیق حضرت علیه الصلوات والسلام برای اشیاء

خلایق بود و درین نزول هزار ترقیات ست زیرا که هدایت
کسی از جبا دست تشنگی افزون بود مع اگر شراب خوری جرعهٔ فشان
بر خاک بود معنی که یعنی روان شدن ست رفتن ست یا آنکه
طالبان بارگاه الٰهی و حاجی خود همین کرسی کردند
روان شدند اگرچه مرده بودند زنده جاوید گشتند یا آنکه
اگر این معنی شراب جواب آشنا و بیان ست مطلق فشانی
را یعنی نوشانیدن شراب این چنین بود که هرگاه [illegible] نوشانید
و من از دست او شراب خورد اگر فهم این طریق گرفتم که خود
مانند شراب من او را اول دادم و باقی خورده را به یاران دادم
درینوقت مناسب هر دو فرمان ظاهر ست و اگر این معنی فشانی
عبارت از عطوفهٔ ارشاد بود یعنی هرگاه نوشانید مرا شراب سعادت
وصال که موجب کمال بود و در مرتبهٔ اکمال درآمد و جلوه و ارشاد
داد و در کاسهٔ لوبه ساقی حقیقی جوش زد لیم قصد کردم
تو ذل داده مستی و جذبه اجابت دادم و قسمت شد و هم آن
شراب را میان طالبان و باده نوشان پس هر یکی بقدر

استعداد خود از جلوهٔ جمال و شراب لال من یافت و بر هر ذره
وسعت حوصله تافت این معنی اظهر ست و در لفظ فی کئوس که
پر ذرست به تهیا بودن شراب اشارت ست بانکه در طریق ما
شهر ری طالبان را میخواهد این که آمد بد عا رسید بخشت کم و فتوح بسیار شراب
صافی در کاسها ریخته و بزم آراسته تا آن طالبان بیایید وای
خشک لبان تشنه کامی کجائید و نیز فی و حق کئوس که دلالت دارد
بر احاطه و ظروف رمزست که شراب صافی عشق ما هرچند آتشه جگرتاب
است اما از ضبط شرع و ورع بیرون نیست و توانند که مراد از
کئوس سینهای پیران بود یعنی تربیت من از سرور دوجهان ساقی
عرفان ست با این طریق که همه پیران حامل نسبت باطن یکیسر انوار
و اسرار الهی را در کاسهای قلوب صافیه نموده آن فیض محمدی
صلی الله علیه وسلم را بمن رسانیده اند و مانند ودیعت و ارائه
امانت را بما سپرده اند و در کلمهٔ فا رمزست بانکه قصد و دل دادن
یا مستی شراب بی تراخی بود یعنی همین که شراب را آوردند
بعد عاشق که قسمت بین الاحباب رسانیدیم و توانند که معنی خیان بود

از خود خوردیم پس از آن بیاران دادیم تا سایر ابیات با این معنی الصق است
اگرچه معنی اول اقوی و اولی تواند که گوئی هرگاه شراب عشق بمن رو آورد
اورا بمستی خود جلوه افروز کرده استعداد قسمت دادم این معنی قوی
است واین هر سه معنی از ابیات بقیه نیز ظاهر شود و قدر مشترک آنست که
در وقت شراب تجلیات حقیقی تمکن داشتم بر شرب مستی داشتم اما در تحصیل
ارشاد و دقیقه نامرعی نگذاشتم و تبیین الموالی از شماست تا آنکه بر دوش
ایشان وداد بزم افروزی دادم ـ

فقلت لسائر الاقطاب لُمّوا
بحالي وادخلوا انتم رجالا

پس گفتم سایر اقطاب را	مژده دهید همه احباب را
هان بیائید و در آئید ای فریق	که شما هستید مردان طریق

این بیت شریف برای ترغیب اقطاب بر آوردن ... است چه
کمال انتها و مراتب وصول الهی بود یعنی هر کسیکه رسیده ابتدای کمال
شده اید همین بس نکنید بلکه شراب بنوشید و سعی نمائید تا ترقی

ترقی بینید و بدانید که از مقام شما مقام دیگر بلند تر است ازینجاست
که فرموده اند فرق ما بینی و بین الاولیاء فرق الارض والسماء و درین
دفع تردد بعض اقطاب بود یعنی تردد ها را دفع کنید و شراب را بنوشید
و درین رمز ست بآنکه سالکان بعض اوقات حال خود کمال نمایند
هر چند که بالای آن مراتب دیگر بود و بدانکه نکته عالی ست در ملو بحالی
یعنی فرود آئید متلبس بحال من یعنی شما را طاقت آن نیست که خود بحضور ما
توانید آمد اول خلعت پرتو جمال ما بپوشید بعد ازان در بزم ما بیائید و
شراب حقائق ما بنوشید و در صفت جمع رمز ست بآنکه یکجا شده همت ورزید
که فی الجماعة برکة یعنی یک یک تا ندارید که جماعت جماعت بیائید و
شراب را آماده باشید که بحر در جوش ست یک موجه ازین بحر بی پایان
الهی هزار ساحل نشینان استفاده را بکمر تبه مدهوش کرده باهوش خواهد
آورد و در حکم بد خول که از خود و او خلو فرموده اند رمز ست که اقطاب را
تاب نبود که بی اجازت آنجناب اقدس در بزم شریعت خود را بیدا آورند
آری حاجبان آداب کی روا میدارند که در بارگاه سلطان السلاطین
و کارگاه سید الاساطین بحکم در آیند و رجال جمع رجل ست بمعنی مرد

یعنی شما مردان باشید خوف مکنید در بزم ما آئید و اگر بمعنی پیاده بود
معنی چنین شود که شما پیادگان لشکر باشید پادشاه اگر پیاده را خطاب نماید
از فضل و دور نبود بسا اوقات پیادگان سوار فرمایند در ینوقت رمزیست
بآنکه لشکر گزار باشید و ما با وجود این جلالت شان شما را خطاب نموده در بزم
خود آورده ایم و نیز رمز جلی ست بآنکه دیگر اقطاب پیاده دل اند آنجناب پادشاه
است بنگر که از پیاده تا شاه چه قدر راه است سبحان الله و بحمده —

وَهُمُّوا وَاشْرَبُوا اَنْتُمْ جُنُودِي
فَسَاقِي الْقَوْمِ بِالْوَافِي مَلَالِي

پس بیا بزم من می رنگین خورید
زانکه من شاه شما هم شما چون لشکرید
ساقی میخانه فیض خدا
جام مالا مال بخشیده مرا

در هموار رمزیست بآنکه شراب را نوشیدن ثبات است چه دارید باشید
و خود را در قصد خود ثابت دارید مبادا از خود روید و در اشربوا
عطف رمزیست بآنکه بعد از هم و قصد تفاوت مکنید همین که قصد کردید
بنوشید یعنی جمع کنید در اراده و نوشید که یکی از اینها کارگر نباشید

شرب بی اراده درخت بی آب و بی اراده بی شرب چمن بی تخم و چون مقصد
بزبانه نکرده اند دلالت اطلاق میتوان فهمید و رقت این سخن باید اندیشید
و در انتم که صیغهٔ خطاب ست رمز ست که تمامه بلاد و قری و بوادی
و اقطاب آنجا با هران حضرت بوده اند چنانچه در فرمان آن شنیده گر دولت
علی حکم اتصال فرموده اند و در انتم جنود ی رمز ست بانکه ازاولیاء
طریقت از هر طریقه لشکرها حاضر بوده اند و آنجناب با فیض تاج محبوبی تخت نشین
سلطانی کامل بوده اند هر طرف حکم شاهی جاری بوده و باشد و در هر
چار سو نسیمات آن گلزار سرمدی فایح و ساری غنچه هر دلی از آن نسیم
مفتوح و گلبن هر جانی از آن باد صبا مفتوح و مراد از ساقی القوم
ذات النبی صلی الله علیه وسلم ست چنانچه شعر بتم فضلتی باین مشعر ست
یعنی قصد کنید و بنوشید و ندانید که شراب از خوردن کم شده ست
نه بلکه در جوش ست ما خورده ایم و فضله و پس خورده بشما داده
ایم ساقی در جوش و شراب جوش در جوش زیرا که شراب عشق الهی
در زمان انبیاء سابقین قطره بوده و در زمان حضور سرور انبیاء علیه
و علیهم الصلوٰة والسلام دریا شده و درون هر دلی نهری از آن روان شده

و قوانکه مرا و از ساقی القوم عشق بود چنانچه از فرمانهای ربانی الهی ... بیده

منشود والله تعالی اعلم بالصواب

ثم تمم فضله علی من نحن بسبیله

ولا تنقطع عن الوصال

من بنوشیدم شراب کبریا
لیک کی محصول گردد بی رجال

پس شما خود را بدید باقی باشید
هر شما را زان بجاه وصال

بدانکه شرب تمم که صفت باقی است رمز است بدانکه شرب فضله انجناب اوست

را محقق است شاربان خود ظاهر و طالبان از روی ... اشرف

و ... است با فضله انجناب ... ابد الاوصاف ... پیدا و

... در فضله انجناب ... شاربان ... از

پس که فضله انجناب قدس کار ابتدا تری گرفت ... که ...

اصلی اوست و دیگر ان طفیلی اند و فرمان ... که دیگر ان ...

مقامات الطریق ...

مقامی فوق مقام ارباب حال

ای مقیمان مقام ارتقا	گرچه پس عالی بود جای شما
جای من از جای تان بالاتر است	حال من از حال تان اعلی تر است

بدانکه مقام و حال از اصطلاح صوفیاست و بعض جاها فرق مینمایند
که از روی تحویل و گردش هرگاه سالک بالا رود تا آنکه روز بروز در کمال
بحصول پیوند و این را حال گویند و از اعتبار آنکه در انمقام رسد که
بالای آن در حق وی گردش و تحویل نبود آنرا مقام گویند و
در بعض اوقات مقام نوعی را که بالای آن تحویل و تصریف فوقی ممکن
بود نیز اطلاق مقام کنند درین فرمان شریف حال و مقام بیک
معنی بود چنانچه بالا فرموده اند بجالی وادخلوا انتم رجالی و آئینه
میفرمایند یصرفنی الخ و مقام آنجناب نیابت خاص سرور انبیاست
صلی الله علیه وسلم جل الله تعالی بطفیل محبوب حقیقی خود غوث ربانی را نیابت
مطلق عطا نموده پس کیست که برابری آنجناب نماید آری اصحاب کرام
بمرتبه صحبت نبوی مستثنی اند۔

أنا في حضرة التقريب وحدي
يصرفني وحسبي ذو الجلال

جان من در حضرت قرب حبیب است | در مقام من بمن شرکت کراست
میکند تفهیم از خیالی بحال | هست کافی کردگار ذو الجلال

بدانکه لفظ انا را دو استعمال است یکی از زبان عام از راه خودبینی و دیگر از زبان خاص از روی وحدت حقیقی پس در کلام اولیا اول غیر جایز و ثانی عین صواب این انا آمد ظهور ذات او ، و آن انا را خوار می آمد چاره سود ، این انا باشد گلستان وحده ، و آن انا شد لائق سحقاً له ، این انا شد رونق هر دو جهان ، و آن انا شد صد بلا و صد زیان ، و در لفظ فی که دلالت دارد بر دخول و در آمدن و احاطه ظروف مظروف رمز است بآنکه من در بارگاه فیض و خیل کارم و می یابم فیض پروردگارم که از حضور نور نبوی تافتی به رتبه بالا همه زان یافتی و در لفظ تقریب که بمعنی نزدیک ساختن است دیگر رمز است بآنکه بیان مرتبه تکمیل و ارشاد میفرمایند یعنی رتبه ارشاد من از همه بالاست یگانه ام و لا شریک در رتبه ارشاد و درین اشارت باشد مر اقطاب را که شما تا حال در درجه هدایت و وصول خود باشید که ما در رتبه رفیع و بلند تر ایم و این مناسبت بود بحال اقطاب که از شرف فضله غوث ربانی

مراتب خود می‌رسند سبحان الله تعالی شانه چه رتبهٔ عنایت فرموده‌اند آنجناب یا رضی الله
عنه وارضاه عنا از اینجا ست که اکابر بحقیقت فرموده‌اند خدای تعالی پیدا نکرده است
و پیدا نخواهد کرد مثل شیخ عبدالقادر سوای صحابه کرام و در لفظ وحدی کرامت
بمرتبهٔ یگانگی آن غوث ربانی و در آن فرمان لطیف فتح حسبی مراست با آنکه مرتبهٔ من
و مقام من چنان ترقی دارد که در حضرت قرب الهی یگانه‌ام و در مقامات سلوک
فردانه‌ام زیرا که گردش و تصرف من حاصل از ذات پیر دستگیر است که
بذریعهٔ حضور نبوی مصطفوی صلی الله علیه وسلم روز بروز ترقی در ترقی
می‌رساند و همه بندگان او بس است مرا چنانکه استعداد من تقاضا میکند بخود
تمامی تا رسانید از اینجا فرموده‌اند جناب غوث ربانی محبوب سبحانی لا التجئه
لاحد بالکلی لغیر الله و رسوله خود خدا چون تربیت کرده مرا
لیکن در آغوش پاک مصطفی رگی کسی واقف ز سر و راز ما نیست زانکه
اندر جان من نور خدا است و رمز دیگر در اختیار جلال است که هرگاه مرا
جلال بود در وی اثر جلال پیدا شود باید که در آنجا آوردن ذات
مقدس او فقط ذوقی بورزد والا از یک نظر سوختن هیچ و
شناخت و هیچ بلند نرود

أنا البازي أشهب كل شيخ
ومن ذا في الرجال أعطي مثالا

منم اندر شریعت پیر شهبم | به شاخ تجرید چو باز اشهبم
کیست کو در میدان دین مصطفی | بگوید در آ گشته مثل من عطا

بدانکه در فکر این لفظ شریعت یعنی باز اشهب مرشدست بانکه در فضا
توحید و تنزیه سبحانه تعالی بلند پرواز هم چو درسست عوالم الف شاه
الیشان خویش شیانه هم و با آنکه آوارگان بادیه هوای نفس را شکار نموده
بقدر اک نواد شاه میرسانم و یا آنکه هر شخصی را که از جلوه انداز شود پریدن
بیرون می اندازد و آنرا تا دیب نمایم سه دیگران که چنانکه من باز اشهبم
در نظرگاه شهنشه می پرم گر کسی چون من بود لیکن نباید کی
تواند پر زدن ای یار با [illegible] و لفظ کل که افاده عموم میکند و
انتفاقت کل بسوی نکره که زیاده [illegible] افاده خلاف میکند مرشدست
بانکه اندر ذات اقدس همه اولیا و شیوخ قدم بالا دارند که کسی
نیز مدعی انتخابات و من بود و درست بانکه همه را در [illegible] ضبط شود
محکوم گردانیده ام و کسی که اورا نسبت با پیران آید چنانکه سالکی باذات

تشریف برابری اشنا بدست و جهان برامر تو دستی کجا جز شراب عشق تو مستی کجا
و در اعطای تمثال این نسبت با آنکه درین جلوه‌ها متقدمین اولیا سوای صحابه قبا خرقه
جمیع الاصحاب یکسان ازین دریچه قدم بستند و از انوار باقیه باس منفخ دولنه بیش شد حقیقی
هر کرا بدست اصالة این را داده اند و باقی تشبیه خرقه مردان جمع ازو طلب داده اند
زیرا که این باب خاص برای من فتح میشود و دیگر آنرا از توجه باک کشاده اند —

کسای خلعة بطریق عشره
و توجهی بتیجان الکمال

از جنابش در برمن خلعت ست — خلعتی کز افتخار از عزت ست
التفاتی کرده کار ذو الجلال — بر نهاده بر سرم تاج کمال

در کسوت خلعت طراز خود مرا نسبت اعطای لباس تحج و بیعت مرا انجناب باز بارگاه
جناب رسالت پناه لباس عام که دیگر اولیا را هم حاصل شده بلکه لباس خاص
لباس تخصیص محض جمله اولیا سابقین و لاحقین با جبا دار رواج که متواترا از کا
طریقت مروی شده لبس خلعت دوام دولت و تاج علو مدارج انحضرت ایشان نمایند
نسبت و ابراز کردن آن برای اجرای فیوض طریقه عالیه قادریه است تا ابدا

که این طریقهٔ اعظم از همه فائق و بالاتر است

وَأَطْلَعَنِي عَلَىٰ سِرٍّ قَدِيمٍ
وَقَلَّدَنِي وَأَعْطَانِي سُؤَالِي

چو حق واداد احوال قدیم	که دانا واقف سر عظیم
طریق عزت واد آخر یافتم	بهر دو دل که از وی خواستم

بدانکه در فرمان مبارک اطلعنی رمزیست بآنکه ذات غوث ربانی را
الله تعالی در جمله کشف کلی داده و پرده از همه اسرار گشاده و گویا که آفتاب
حقائق را بر آنجناب تافته و همه ذره ذره را روشن ساخته و در وصف سر
قدیم رمزیست که در بیان آن گفته بس توانند که عبارت از توحید حقیقی و
وحدت وجود بود و توانند که مراد از سر ذات حضور حق باشد و توانند که
مراد از وی وصول بود و در قلدنی رمزیست که خدمت اولیا و نیابت
محمدی صلی الله علیه وسلم حق تعالی بآن غوث ربانی ببخشید و امر
و تعلیم این خرقه حق تعالی بر دوش مبارک بفضل خود محکم نهاده و در اعطانی
سؤالی رمزیست بآنکه آنجناب هرچه از حق تعالی سؤال کرده بود خدا

بعد عطاء خلعت با آنجناب آن آرزو و سوال را نیز عطا فرمود پس مراد
از سوال تواند که مطلق باشد پس مرتبت بدانکه هر چه از جناب الهی
خواستم مراد او و تواند که از سوال سوال خاص مراد باشد که آنجناب
غوثیت ربانی از حق عز اسمه درخواسته‌اند که هر که مرید من بود آتش دوزخ
بر آنکس حرام گردانی و این دعا بعز استجابت رسیده خود چو ذات فیض
سائل بوده از جناب حق دعا کرده شد شکر باید ادا سازیم ما
در حق ما چون نموده آن دعا —

وولانی علی الاقطاب جمعا
فحکمی نافذ فی کل حال

بر همه اقطاب والی گشته‌ام	زانکه من مولی الموالی گشته‌ام
حکم من نافذ بود در هر زمان	میدهم از خوف خائف را امان

در این مصراع عالی مرتبت آنکه بعد از قلاده خدمت مرا نافذ حکم
فرمودند زیرا که اگر خدمت باشد و نفاذ حکم نبود مدح تمام نباشد دوم
دیگر آنکه چون حکم ولایت بر اقطاب هست دیگران را چه مجال که از

امر بیرون بوده باشند و در اندرون نقطهٔ جمع اگر هر سه هست با آنکه ولایت
غوث ربانی بر اقطاب تمامه بود چه بر سبیل انفراد و چه بر سبیل اجتماع
و بر ولایت تمام اقطاب ولایت آنحضرت فایق است سبحان الله و بحمده
و در جمیع ذات اقدس در همه احوال یکسان نفوذ حکم عالی فرزند ارشاد کشید
هر زمانست فردی نبود که از زیر قدمی خارج بود بلکه آنحضرت جامع الولایات
اند و چون بر ولایت مجموعهٔ اولیا والی و بادشاه باشند پس کسی دون
تابی فردی از افراد آنحضرت قدس سره الکاسب معلوم و در تصرف فی کل حال مرتبت
با آنکه در همه حال حق نحو حکم آنحضرت نافذ و جاری است بوجه اتم و اکمل از
حیات و ممات و ابتدا و انتها و قرب و بعد و شرق و غرب شان قریب
و بعید برابر است اینجا مسطور قلم شد که قدم مبارک آنحضرت با حیات است
بر گردن اولیا بود نه مخصوص بعض زمان حیات نبود و آنچه بعض کسان تخصیص زمانه
ساخته اند از کلام و فرمان آنحضرت بر پیچ رسیده و تواند که مراد از حال نبی
مضطلع باشد یعنی حکم نافذ است در جملهٔ احوال ولایت حیات و ممات
و جمیع یکسان است پس حال و وقت بر سر اولی حال و وقت برزخی است
یعنی هر ولی در هر مرتبه از رتبه من مقتضیات است در مقتضیات ولایت

حقیقیۂ آنجناب کہ از اول بودہ اشارت بود از ابتدا تا انتہا
غوث بودی بر صفا صد در وفا و صد غرض از نام تو دارد شفا
و بدانکہ درین قبض تعالی نسبت بجناب القاب آنجناب بکی وہی کہ از ولا
فہمیدہ شدہ دوم قطب الاقطاب کہ از اعلی الاقطاب جمیعاً معلوم میگردد
سوم حاکم کہ از محکمی دانستہ میشود چہارم نائب مطلق سرور انبیا صلی اللہ
علیہ وسلم تا قیامت باشد پس نائب نذیر و تیرہ منیب بود از نجات
کہ جناب معلے القاب در قصیدہ دیگر فرمودہ اند۔ افلت شموس الاولین
و شمسنا ابداً علی افق العلی لا تغرب۔ آفتاب دیگران کردہ غروب
آفتاب ما بود دایم شہوب۔

فلو القیت سری فی بحار
لصار الکل غوراً فی الزوال

سرّ خود گر افگنم با لاسی یم	از الم در یم شماند ہیچ نم
بسکہ گردد سینۂ یم خوفناک	آب یم غائب شود در تیرہ خاک

یعنی اگر پرتوہ از کمال خود بر دریا بنہادم از تو اہر تو راز خود دریا

با وجود آن آغوش وسیع از ان تاب بی آب شود و تواند که مراد

ازین بیان قهر سبحانی بود یعنی آتش قهر ما دریا را از آب بی آب

سازد و درینوقت تنبیه بود مر متکبران و متمردان را از نفاذ حکم

یعنی ای جماعت مبادا تردد را پیشه خود سازید و بر ولایت خود

نظر داشته بر خودی خود بنازید و مراد از بحار تواند که بحار ظاهری

باشد و تواند که بحار باطن یعنی قلوب اولیا بود و این بسیاق

مناسبت کلی دارد تا هر فرد را بیداری حاصل آید و غنچه راز

وا کشاید پس مراد ازین لفظ القا امر ست که بسیار ان توجه ہم در کار

نیست ازین سبب نظری فرمودند و در آوردن لام تاکید

رمز ست باینکه این امر از ظاهرین جا ہی تردد دارد و لهذا تاکید

فرمودند تا دفع دغدغه شود و در امر کل رمز ست که ادنی قهر ما بجهان

در افنا و استیصال امور عظیمه کافی باشد —

ولو القيت سرّي في جبال

لدكت واختفت بين الرمال

شهر خود گر افگنم در کوهسا | کوهسارا رود و جدا شد و سهسا
بسکه گردد پاره پاره آن جبال | تختی گردند یکسر در رمال

واین لفظ شریف رمزیست باآنکه پرتوه تجلیات که برکوه طور یافته
از برکات محمدیه در وجود با جلوه انداخت سبحان الله این یا فضل
مرآنحضرت صلی الله علیه وسلم راست و در پاره پاره شدن
باآنکه انوار عشق و در اثر با طیران همای آن شاهباز در هر جزو می اثر
اجزاء اصلیه در آید و جزو در جزو زد احمل قهری نموده از خود برود

ولو ان کشف سرا همی و قارنا
نمکنت و انطقت منه الجبال

افگنم گر ذره اسرار پاک | پر ز سر آتش که با شد نور پاک
سرو گر دو آتش تا ینچ هم | شد جبال من کند او را بهم

درین فرمان شریف رمزیست بظهور جلوه معجزه حضرت خلیل
علیه السلام از تجلی انوار علما امتی کانبیای بنی اسرائیل جلوه
شیخ عبد الحق که از و البیان آنگاه قالب نیست و راقم بالاخبار می شد

که روزی در ملتان آتش در گرفت سید جلال بخاری چون خبر یافت
که شهر ملتان میسوزد فی الحال نشسته خاک بر گرفت و سوی آتش
زد و از زبان گوهرفشان فرمود یا شیخ عبد القادر شیئاً لله بعده
آتش سرد شد میگویند از ان زمان در ملتان آتش نگرفته است
سبحان الله و بحمده ـ

ولو ألقيت سرى فى قبيت
القائم بقدرة المولى تعالى

سرخود گر افگنم بر مرده | افگنم بر مرده افسرده
مرده قایم گرده و ز امر خدا | سوی من آید دوان سر گرده

بدانکه این کرامت رمزیست بتحقیق معجزه عیسوی در اقرار آن
اعجازی تطفل آن سرور قافله انبیا صلی الله علیه وسلم و در قایم بمعنی
آنکه مجرد القا و حکم زنده شده قایم گردد و لفظ بقدرة المولی
تواند که متعلق باشد بهر چار بیت درین وقت اشارت خواهد بود
بفنا دادن ذات با نوار ذات اقدس فعلاً و ارادةً یعنی عبد از کمال

ظهور بقا در قدرت یافته ازینجا معنی عبدالقادر خواهی دریافت
و قوله که متعلق باشد بهمین بیت و دیگر ابیات مقدر و مراد باشد و
در لفظ مولی اشارتست بظهور معنی عبودیت و در الفات تعالی
درجات و بیان آنکه در آوردن ذکر چهار و چهل و نار و هشت چند
رازهاست اول آنکه دریا آب صاف دارد و هوا غش و سیبی دارد
و زندگانی هر چیز از آبست هر یک [illegible] دارد لیست و دیوانه
روز و شب و در طلب محبوب حقیقی بیدار و وارد و در [illegible] هر جس ایلی
غبارست هر چند روی خاک دارد اما صاف و رصاف و هر چند
بغره میزند اما دعوی ندارد و از همین قسم سالکان راه چهار این
صفات موصوف باشند یعنی زنده دل و مطهر و بار و [illegible]
[illegible] حرام اند چنانچه و از این اگر آن ذات [illegible]
از زمین [illegible] تا مهر خود نیند [illegible]
[illegible] ای تو ابر رحمت و فیض [illegible]
[illegible] را الله تعالی در سفینه [illegible] تا از [illegible]
[illegible] و از برکت آن [illegible] و دیگر آنکه جبال

مخزن لعل وجواهر و یاقوت و غیره بود و دیگر عجائب نباتات در کوهسار
باشد از همین قسم اولیا بعضی موجب قرار عالم باشند و بعضی مظاهر انوار
و اسرار کشوف میگردند آنجناب مقدس سره الله تعالی روزی فرمود که
جبال ظاهر و باطن بارزاد فی القادر مبارک از جا بیرون و گلستان گردد
و نیز اشارت بود بآیت شریف لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته
خاشعاً متصدعاً من خشیة الله سیوم نار که سوزنده و نابود کننده
هر چیز است و یکی از مظاهر قهر الهی است و در روز قیامت هر وقتیکه
بود جوش اشتعال در وی زیاده گردد و دیگر آنکه دنیا را احتیاج لوا
است و اکثر پختگی کارها از گرمی جوهر اوست همین قسم اولیا بتفاوت
مراتب مظاهر انوار و نیران اند آنجناب قدس سره آیات اگرچه بر آن
اندازد همه آتش آب شود بلکه بریا در رود آتش عشق از همه آتشها
بالا است بزرگی فرموده است که اگر دوزخ فردا خلاف امر کند دوزخ
با آتش عشق سینهٔ عشاق عذاب کنند ؎ عشق چه بود آتش
اندر سینه‌ها ؛ عشق جوشاند دل افسرده‌ها ؛ چهارم میت مرده که بیجان
بود و در وی همه تصرف رب الارباب بود پس خالی از دلی باشد

کفانی از خود و باقی بالله است آنجا قدس بابت اگر از قهاری
با قیان بالله اند و هیچ در هیچ او فانی گردند و اگر از رحیمی فانی
و مرده اند سوز شده سازند جانی و در جان نوازند و این همه بقدرت
مولی تعالی شانه است که درآنجا بظاهر نموده اند ازینجا را معنی
عبدالقادر و رحیمه مشهود است شاه عبدالقادر آن نور خدا + سر حق
مشهور را شد ضیا + چونکه ذاتش در شهود آمد ز جود + گشت
عبدالقادر اندر وی در شهود

وَمَا مِنْهَا شُهُوْرٌ اَوْ دُهُوْرٌ
تَمُرُّ وَتَنْقَضِیْ اِلَّا اَتَی لِیْ
وَتُخْبِرُنِیْ بِمَا یَاْتِیْ وَیَجْرِیْ
وَتُعْلِمُنِیْ فَاَقْصِرْ عَنْ جِدَالِ

نیست شهری در میان شهرها
نیست دهری در میان دهرها
هر که خواهد منقضی گردد مگر
پیش من آید روان بی پا و سر

پس هر آنگونه همه اخبار خویش | هر چه در وی بگذرد از کم و بیش
میکند آگه مرا بی قیل و قال | با وجودت گشته است گوش کر و لال

بدانکه هر ماه و سال نزد آنجناب بشکل شده می‌آمد و هر چه در آن شدی ابراز نمودی اگر عشرت و خوری و فراوانی مقرر بودی بشکل خنده ظاهر گشتی و اگر بلیات و آفات مقدر بودی بشکل گریه نمودار گشتی هر چه آن ماه و سال ابراز نمودی و آنجناب خبر افزا فرمودی بجا ظهور گشتی بدانکه درآمدن ترقی و زمان از نیست تا تکذیب آن نماید اگرچه عرض محض است اما بحکم الهی صورت گرفتی آمدی پس بلبل و درختهائی که منکر بوده اند وزن احوال و شهادت ایام و دیگر اشیا و این را اصلی ثابت و مشروع که از معجزات نبوی معلوم شود و کلام مسکون و دیگر چیزها از همین قسم است و آنکه آنجناب مقتضی تحمل تعلیم تمام مطلقه نموده است

مرید یهود یا قطب و صحن

وانفصل بما شاء الله تعالی

ای مرید خاص من خوشحال باش	سرّ حق برا اهل حق برگوی فاش
هان بکن فعلی که آن باشد مباح	اسم حق عالیست میبخشد نجاح

بدانکه مرید را درین فرمان نوازش اضافت داده اند یعنی ای مرید
من پس هر که مرید آنجناب بود سعادت دوجهانی قرین اوست زیراکه
مرید آنرا گویند که از ارادهٔ خود برآمده بارادهٔ پیر دستگیر خود ملو شده
باشد و در فرمان طرب مرتبست [illegible] بمجرد همت و قصد کردن آنجناب طرب
و خوشوقت حاصل آید و بمجرد قصد کردن غنچهٔ رهائی کشاید و در امر
انشطح که بمعنی بی پروا باش از همه بدخواهانست ایمای سنت باینکه دشمنان
این بارگاه هرقدر که قصد بد اوست نمایند آخر الامر خائب و خاسر گردند
اصلاً و مطلق بمریدان طریقه قادریه ضرری نتوانند رسانید ولهذا ما
در مانحن فیه امر بیست باذکار واوراد یعنی ای مرید من خواه ذکر جهر کن
خواه خفیه و خوان الفصل گذار بهر ضع که باشد از بابت تعلقات
ظاهر و باطن بتعریف خود خواهید بار فرمست باموز مباحات شرعیه
و در خوشوقت رمز لبوده بقول مبارک آنجناب که دیگرانرا از چیزهای دیگر بپرسند
و یاران ما را از شریعت بپرسند دیگرانرا رتبهٔ عالی و درجهٔ متعالی

بمجاهدات شاق دهند و یاران ما را همین که بشرع کوشیدند بمدعا رسیدند ازینجا معلوم شد که سعی مرید تجلی دین محمدی و شریعت احمدی در طریق عالی بیاوه تر از زیاده است و مراد از اسم تواند که اسم الهی باشد یا اسم نبی کریم صلی الله علیه وسلم و ظاهر آنست که مراد آن باشد که نام من بلند است بقدر بنده بر وفق قدر پادشاه بود۔

مُرِیدِی لَا تَخَفْ اَللّٰهُ رَبِّی
عَطَانِی رِفْعَةً نِلْتُ الْمَنَالِ

ای مرید خاص من مگریز ز بیم | حق غفور است و رحیم است و کریم
داد ما را درجه های ارجمند | یافتم من آرزوی پس بلند

بدانکه در لا تخف رمزیست یکی آنکه مریدان جناب تعالی را هرگز زوال نبود و هیچکس نتواند که بر مرید آنجناب تعالی دست تسلط دراز نماید و در جمله الله ربی عطانی رفعة رمزیست بآنکه آنجناب را الله عز اسمه بخشیده عطا از مجد و فیض مراد خود نموده و غنچه را از نسیمات فضل خود کشوده بهر کسی مراد بود و مرید نیز در طفیل جناب پیر خود مراد بود رمز دیگر آنکه دولت عظمی بآنجناب

نیابت تعبیر نموده و هرا او از نعمت تجلی بی پرده مشرف بحضرت محمدیه یا شیخ یعنی
الله دعا نمود که رب من ستمسیل من ذات سرور کائنات صلی الله
علیه وسلم بلا واسطه نموده از اینجا ست که خود را متابانی الا رسول الله
صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده

مریدی لا تخف واش فانی
عزوم قاتل عند القتال

ای مرید خاص من از هیچ کس | خوف را در دل مده ای خوش خصال
واش بد اندیش و بد سگال | زانکه هستم صاحب عزم کمال

در بیت فرمانی القال همانا که مریدان مرا از کید شیطان و مکر
نتواند که دست تسلط دراز نمود و بد نمود
از شما خود و مرید مطلق العنان نماید و
خواهند یافت سبحان الله عز شانه

طبولی فی السماء والارض دقت
وشاووش السعادة قد بدا لی

طبلهای من بر افلاک و زمین — کوفتند از حکم رب العالمین

بی ادب بر من نخواهد کس سپید — زانکه نشانش سعادت شد پدید

و در طبول رمزهاست یکی آنکه اشاره بثبوت سرمدی که اثر آن از زبان مرشد کامل معلوم نماید رمز دیگر آنکه طبل زدن کنایه بود از صدای بانگ کامرانی یعنی چه در آسمان چه در زمین که سید محی الدین محبوب سبحانی و قطب ربانی غوث صمدانی است و قدم او بر گردن همه اولیا تمامست و حکم او در هر امر و هر وقت نافذ اگر خواهد بادشاه را گدا نماید و تواند که از طبول مریدان و اصحاب فرزند کاملان حالی فکر باشند یعنی مریدان کاملها در آسمان و در زمین بذکر و تسبیح مشغول اند و در آسمان فرشتگان بشارت ولایت اولیا و در زمین آدمیان و پریان همه موجودات و دیگر ... شهرت و طرازند بسبب خوانند و نشینیان سید عبد القادر و سید محی الدین خوانند ... مردم ... یا محی الدین یا محی الدین ... سبحان رب العالمین

بِلَادُ اللهِ مُلْكِي تَحْتَ حُكْمِي

وَوَقْتِي قَبْلَ قَلْبِي قَدْ صَفَا لِي

هست ملک من بلاد کردگار	زیر حکم من بود لیل و نهار
پیش ز الساعت که حق فرمود مرا	آفریده داشت وقت من صفا

بدانکه مراد از بلاد بود اند که بین بلاد صوری بود یعنی تمام شهرها در حکم من اند
اگر خواهم غرق کنم اگر خواهم سلامت دارم و در ینوقت رمز بود به بیان
قدرت و قوت قاهره و رحمت عامه خود و تواند که مراد از بلاد قلوب
و ارواح مردم بود یعنی همه جذب القلوب و تنویر الارواح در تصرف ماست
و در اضافت بلاد بجانب ذات الله اشارتست یکی آنکه هر ملک مر خدای
را لمن الملک الیوم لله الواحد القهار پس همه حکم من از روی حکم الله
تعالی ست آنجناب معلی القاب محبوب بانی اند میدانی ملک محبوب
ملک محبوب بود دیگر آنکه رمز بود مر طالبان را که ملک خدا که عبارت
از عالم انوار و اسرار بود در تصرف من ست و وقت من صاف از انان
است بیایید بیایید هرچه آرزو دارید بخواهید دیگر آنکه رسیدن ما
رسیدن به شهرستان وصول الهی ست زیرا که همه شهرها وصول او
تعالی دایما در تعمیرها ست و در ملکی ره نیست بانکه الله تعالی همه عالم
صوری و معنوی را در ملک و تصرف آنجناب داده پس از اینجا یعنی

نام سلطان عبدالقادر معلوم شود و در فرمان تحت رمزیست متصرف
کمال الشاه بجا ایجاه یعنی نافذ الحکم متصرف فی الوجود ذات من تحت
و در لفظ تحت که بمعنی پائین ست رمز دیگر است که بر دلهاء صافیه
و خواطر شافیه مخفی نیست —

نظرتُ الیٰ بلادِ اللهِ جمعاً
کخردلةٍ علیٰ حکمِ اتّصال

من نظر کردم بسوی شهرها | برها و بحرها و نهرها
یافتم جمله بحکم اتصال | کمتر از یک خردلی قلیل و قال

بدانکه درین قول و فرمان سابق رمزیست به تسلی مریدان
یعنی ای مریدان ما از بعد ما غمگین نشوید که قرب و بعد نزد ما یکسان است
هر جا که خواهید بود انوار ما بر شما خواهد تافت و در قول بلاد الله
رمزیست که مراد از بلاد ما شهرهاء ظاهر بود و تواند که مراد از بلاد
اسرار و انوار باشد یعنی بر اولیاء خدا انوار و اسرار کشوده اند همه
نزد من در رنگ دانه سرشف ست آری انا بحر لا ساحل له

گویا این معنی است اینجا معنی العلم نقطهٔ ظاهر شود و در فرمان خرد ل
رهنست با نکه همه مقدارها در دیدهٔ اولیا حقیر نماید زیرا که دیدهٔ شان
بنور قدس روشن شود و نور حقیقی از همه چیزها افزون بود پس هر چه
در عالم بود بجنب آن نور باشد و در هیچ وقت همه مقدارها صغیر نماید
و تواند که این صغر از شکوه و سطوت قدرت قاهره باشد چنانچه در
وقت عرض فریاد باشند تصغیر شود اگر دید و تواند که وجه
صغران بود که همه چیزها در دیدهٔ شان بر کرانه بود آری پیش همت جای
چیزها می کلان صغیر نماید میدانی که بندهٔ خاکی کوهها را میپراند -

وکل ولی له قدم وانی
علی قدم النبی بدر الکمال

هر ولی یک قدم شد او مرا
واگه او شاه است نجم کمال

شد بر قدم احمد شاه مصطفی
آنکه او بدر هست در کمال

بدانکه درین مقام هر ولی را وسیلهٔ ذات است تحت اقدام پیغمبر کریم او می باشند
زیرا که واقفان اصلی اسرار حقیقت الهی انبیا اند و اولیا تبعیت ایشان

صلی الله تعالی علیهم اجمعین وهر فردی از انبیای کرام بی تجلی نور سرورکائنات
دم قرب نتوانند زد از انکه ذات سرور عالم نور او دست در
هر پیمانه باده از اسرارش ریخته اند ازینجا معلوم که روح محمدی
ابو الارواح ست و رتبه خاصه آنجناب که فوق الفوق ست از
همه مراتب او را ابو الاب بوده که بالاتر از آن رتبه الوهیت بوده است
وپس از نجیبت آن ذات عالی آیات افضل الانبیا ست و نبوت معلوم آدم
که رتبه ولایت دون رتبه نبوت باشد زیرا که نبوت اصل ست و ولایت
ظل آن ازینجا الاولیا تحت لواء الانبیا متحقق میشود پس رتبه هر ولی
از رتبه انبیا مکسوب بود و معلوم که رتبه دیگر انبیا از رتبه نبوت
محمدی فرو بود لا محالا ظل آن نبوات از ظل نبوت محمدی
فرو باشد و ظل نبوت محمدیه دو قسم شد یکی صحبت محمدیه که در صحابه
کرام بوده ست و دیگر ولایت محمدیه اول از ثانی بالاتر بود و لهذا
افضل اصحاب بر افراد اولیاء امت بود پس آنجناب معلی القاب منفرد بینند
که هر ولی ظل از مراتب اظلال دیگر نبوات رسیده است در رتبه
من که ازان شرف یافته ام ظل خاص از اظلال نبوت محمدیه است

اما بعد از اصحاب کرام اقرب این عقیده نقلها اینچنین است که اهل طریقت
نموده اند شد استقبال پیدا نکرده است و نخواهد کرد مانند شیخ
مجید الفقرا و سعداء محی الحیات او نیز از اصحاب است حکماً و مراد از
کمال و بدر الکمال اگر ذات الله بکریم مستنیر و زیرا که نجیین کل
کمال از ذات نسبت بود و در فوقت بدر الکمال یعنی آن بود که
بدر منظور بود که کمال شمس مستفاد گردد از کمال وصول بود در حجر
بود با نکه بارگاه لا نزال نور دهد و هر او رساند و آنچه آنرا مستعد بود
و در بود آن تشنه باید

درستُ العلمَ حتّی صرتُ قطباً
ونلتُ السعدَ من مولی الموالی

علم را من درس کردم ز انجمان — تا که گشتم قطب اقطاب جهان
او ست مولی نیست مولی غیر او — تربیت را نیست اولی غیر او

یعنی در درس علم ظاهر اینقدر نتیجه هست که اگر صاحب علم در
تعلیم خود نیت نیک کند و آنرا وسیله وصول الهی سازد بحکم آنکه

کار بسیار در جمیع اقطاب جهان بود و مطالب علیا بسیار عبارت الله در بین فرمانفرما

چه رمزیست متعالی یکی از اشتغال طریقت یا درس علم است هر که

نفس را لگام را درین مجاهده کشد قطب گردد و نیز رمزیست که پیر

طریقت را لازم است که در آخر از مدارج علوم را محفوظ باشد و تواند

که مراد از علم علم باطن بود پس درین معنی رمزی بود که انتخاب اول و

شروع ارشاد باطن نمودن جناب محمد رسول است که رهبران در راه

توبه کرده حیران اول آنجناب شده اند و در فرمان من علی المولی

رمزهاست مراد از مولی الموالی ذات سرور عالم صلی الله علیه وسلم

که از برکات درس علم دین بی واسطه وصول حضور نبوی صلی الله

علیه وسلم شد پس درین فرمان عالی رمزی بود با آنکه آنجناب فرموده اند

لا نبی لاحد علی بعد الله و رسوله و دیگر جا فرموده اند و بعد رسول

فی الاصل ربانی و در آخر این خبر فرموده اند و باری

سبحانه و عز برهانه چه مجاهده کبری است که بواسطه انتها کرده

و لهذا عبارت از دوست برادر من بسیار اند پس این برادر اینجا معنی

طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة محقق شد که تعلیم آن علم است

از دیدار یار + حاصل آید اے برادر یاد دار + علم باید با غبار دل رود + نور حق
در جان شاگردان رود + اوستاد مصطفی نور لقاست + اول این تعلیم بنما
از خداست + تا توانی علم هو را یاد گیر + از طفیل شاه محی الدین پیر

رِجَالٌ فِي هَوَاجِرِهِمْ صِيَامٌ
وَفِي ظُلَمِ اللَّيَالِي كَالسَّدِي

تا بعالم در عبادت دایم اند | در هوا ضیف دایم صایم اند
روحی شان گرد لیالی دیده | بی سخن گویا لا حلی دیده

یعنی در روز مجاهده نفس گرسنگی و تشنگی مینمایند و در شبهای تاریک تا شند در تمامی تا بان صبح درخشان تا بیداری می باشند یاد میدان به رجال سر فرود با آنکه مریدان آن جناب همه مردانگی و مردمی رسیده اند و هواجر گرامی نیمروز را گویند پس اورا از این اگر ظاهر بود اشارت بشدت گرما و در ارتکاب مجاهده یعنی نفس را خواری سازند و در روز تشنه خواری و در شب به بیداری این ست تعلیم جناب او ده شکاری و در تخصیص عبارت صوم رمز ست که روزه اشد تر ست بر نفس از تا دیبهای دیگر زیرا که قطع مالوفات نفس اماره همه از غذا است هیچ گر دوست فاقه آمد فخر فقرای رسمن تا توانی فاقه را در خود بیند فاقه آمد فخر راه مصطفی + فاقه آمد مایه نور لقا + و در ذکر زنده دار شبهای لیالی

بعد ذکر صوم رفت تا آنکه گزشته شد و شوق شراب جهاد گرسنگی نبرید

أنا الحسني والمخدع مقامي
وأقدامي على عنق الرجال

گشت روشن از رقم جان سخن | گنج اسرار باشد جای سخن
بر سر من سایهٔ رحمان بود | پای من بر گردن مردان بود

سلسلهٔ کرسی اجداد پدری این رو سیاه بخدمت حضرت سید عبد القادر بن سید ابو صالح موسی بن سید ابو عبد الله بن سید یحیی زاهد بن سید محمد بن سید داود بن سید موسی ثانی بن سید موسی الجون بن سید عبد الله المحض ابن حسن مثنی ابن امام المسلمین حسن مجتبی ابن امیر المؤمنین حضرت علی مرتضی بن حج مقدس شاه سیدة النساء بنت سید المرسلین صلی الله علیه وعلیهم اجمعین فوز الفقیر قادریه علیه الحسنی الحسینی وارد شده سید انی را از این عبارت پیشانی یعنی از روی نسبت ابوی از اولاد امام حسن مجتبی و بعد شاه مردان فی سبط اکبر هم سید لان بی شبه و از جانب مادری از اولاد امام حسین سبط اصغر رسول الثقلین اند یعنی شریف النسب اند از طرف پدر و مادر و سلسلهٔ کرسی اجداد مادری این بود حضرت فاطمة الخیر بنت عبد الله صومعی بن سید ابو جمال الدین

ابن سید محمد بن سید محمود بن سید ابو طاهر بن سید ابو العطا ابن سید عبد الله بن سید
ابو الکمال ابن سید عیسی ابن سید ابو العلا ابن سید محمد ابن سید علی ابن امام
جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن سید الشهدا
جناب امام حسین رضی الله عنهم اجمعین و مجمع خانهٔ اسرار جهانی را گویند
و این مقام خاص اصحاب معلی القاب بود دیگری از اولیاء الله را این مقام کسی را داده اند
سوای این اصحاب کبار همه اولیا در رتبهٔ خود فروتر از آن جناب اند اگرچه
در شان جانانه اند اما از اسرار جهانی خانه بیگانه اند این بود معنی قدمی هذه
علی رقبة کل اولیاء الله الاولین و الآخرین —

أنا الجیلی محیی الدین اسمی
و أعلامی علی رأس الجبال

هست از جیلان کنم اظهار این	زانکه محیی الدین لقب و اسم بین
تیره‌های من رسیده بر جبال	در وجودی تا کسی را نی مجال

در نوشتن و طول و اسم لطیف رمزیست که طالب را باید که پیر خود را از روی طول و نام
بداند تا سری کلی جهانی که آید پیدا اینجاست که بزرگان بین شجرهٔ پیر و خود رسیده‌اند
و دیگر اوقات ما شیر تا نقل شما سیدی و مثل اسم محیی الدین یا یک کس محیی الدین اجداد

یکی از اسمای الهیه است و ذره ذره موجودات را زنده گشت از نور فیضان خدا
مطابق کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف در جهات مرتبه احدیت ظهور نمود
و به نور محمدی تحقیق در شرح مثال محمدی کشوده از اینجا معنی انا من نور الله و الخلق
من نوری در دل جلوه کرد و او زنده شد و بهره از نور خدا را باز نمی
نیست چیزی که بقا دارد به وقت فهمیدی که همه کائنات از نور امی خلق محمدیست
و از مکان یا بیان و نشان نامی هست که آن حشر و نشر است که الاشیاء
تا بیان به صد او فاست بو لهب انبی نزدیک کرده با آن تا نماید محمد از جهان علوم
کردی معنی اسم حی چه آنها وارد و در شرح آن مطالعه جهان محمدی حی است
را بر حی بیان این اسرار از اول لفظ حی در نام محمد و از آخر لفظ حی پیدا است
این چه نیست ده از کمال ذات مصطفی عارفان در دایره بقا حی بی آن است
مراتب شده تغییر گشته و ثبات شده باشد از مراتب از آن شیخ و پیرد
رسالت و تعیین پیدا که مراد از جهان اگر معنی ظاهر و جهان است
بود و صد آنکه حکم با قدرت است تو از کسی که آنجا نیاید الا دار روزگار آن اسرار
که مراد جهان ملکوت و اسبق از اعلاء حق ابد آیات جبروت بی الاسم ابدا یا ابد
دا و آن سند فرمای این کلام مثنوی کی انداخت سایه شد در دل او هست که یاد که یا حیات و دو

باشد تنها و شمس نقطه گفتار و تواند که این تجلی کنایت باشد از شهرت یعنی شهرت من از خدا زیاده
زیاده شده تواند که مراد از آن کلام اعلام من یعنی بیان کامل من باشد از تجلی است
شده و باشد و تواند که مراد از جبال اولیاء کاملین باشند زیرا که جبال اوتاد زمین اند و کاملان
اوتاد اند مر دنیا و دین را و در این وقت مشهور بود که قدمی علی رقبة کل اولیاء الله الاولین و الآخرین
و اسم او نیز نامی محیی الدین از سماها و دیگر شته بالیقین لامکان محی دین مکان
[illegible] لامکانی و آن نشان محی دین —

و عبد القادر المشهور اسمه
شیخ صاحب الغنی الکمال

این شعر [illegible] عبد القادر است — از ازل گشتم ز جام عشق مست
[illegible] ال — هست جدم صاحب الغنی الکمال

[illegible] این اسم مبارک بر مرست با نکه عبد از کمال ظهور قدرت قادر
[illegible] که قدرت مولی تعالی در وی کارها میکند اینجا معنی عبد القادر
[illegible] باشد فقط

تمت

الحمد لله و المنة که رساله هذا در مطبع منشی سید محمد صادق صاحب [illegible]
بمطبع صادق واقع سیتاپور بتاریخ پانزدهم ربیع الثانی [illegible]